

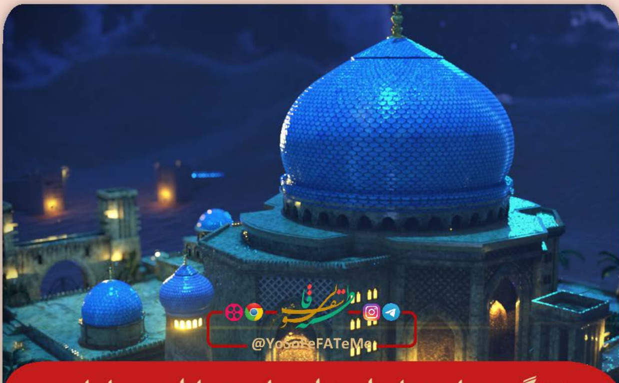
زندگی و حیات جاودان در اشیاء، جمادات، نباتات

عمار بن یاسر گفت؛ روزی نزد رسول خدا رفتم حال آن که به ایشان شک داشتم. عرض کردم: ای محمد! آیا نشانه‌ای داری؟ فرمود: بله. عرض کردم: چیست؟ فرمود: وقتی به سوی خانه‌ات بازگشتی در راه از هر سنگ و درختی دیدی درباره من سوال کن، آن‌ها رسالت مرا تصدیق می‌کنند و برایت به نبوت من شهادت می‌دهند. من بازگشتم و از هر سنگ و هر درختی که در راه دیدم پرسیدم و گفتم: ای سنگ و ای درخت! محمد ادعا می‌کند تو به نبوتش شهادت می‌دهی و رسالتش را تصدیق می‌کنی، درباره او چه شهادتی می‌دهی؟ سنگ و درخت به سخن درآمدند و هر یک گفتند: شهادت می‌دهم که محمد رسول پروردگارمان است



زندگی و حیات جاودان در اشیاء، جمادات، نباتات

مردی اعرابی نزد پیامبر آمد و عرض کرد: آیا دعوتی که می‌کنی نشانه ای هم دارد؟ فرمود: بله، نزد آن درخت برو و به او بگو رسول خدا تو را فرا می‌خواند. ناگاه آن درخت از سمت راست و چپ و روبرویش سمت حضرت گرایید و از ریشه در آمد و زمین را شکافت و آمد و روبروی رسول خدا ایستاد. اعرابی عرض کرد: به او امر کن تا سر جایش برگردد. حضرت فرمانش داد و درخت به جایی که روییده بود بازگشت. اعرابی عرض کرد: بگذار برایت سجده کنم. حضرت فرمود: اگر بنا بود فرمان دهم کسی به کسی سجده کند به زن فرمان می‌دادم به شوهرش سجده کند. عرض کرد: پس بگذار دستانت را ببوسم. حضرت به او اجازه داد



زندگی و حیات جاودان در اشیاء، جمادات، نباتات

در مسجد پیامبر صلّی اللّه علیه و آله تنه درختی بود که وقتی حضرت خطبه می‌خواند و خسته می‌شد، به آن تکیه می‌داد. وقتی برای ایشان منبری ساختند آن تنه درخت نالید. حضرت صدایش زد و ناگاه تنه درخت پیش چشم مردم زمین را شکافت. آن گاه حضرت به کنارش رفت و با آن سخن گفت تا این که آرام شد. سپس به آن فرمود: سر جایت بازگرد. و همه داشتند می‌شنیدند. آن تنه بازگشت و سر جای خود قرار گرفت و بر یقین مومنان افزوده شد



زندگی و حیات جاودان در اشیاء، جمادات، نباتات

رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله به همراه سهل بن حُنَیف و خالد بن ایوب انصاری به یکی از باغ‌های بنی نجار وارد شد. همین که داخل شد سنگی که بر روی چاهی با دولاب بود با صدای بلند ندا سر داد: سلام بر تو ای محمد! نزد پروردگارت شفاعت کن که مرا از آن سنگ‌های جهنمی قرار ندهد که با آن‌ها کافران را عذاب می‌دهد. پیامبر دستانش را بالا برد و فرمود: خداوندا این سنگ را از سنگ‌های جهنم قرار نده. سپس شن‌ها ندا دادند: سلام و رحمت و برکت خدا بر تو ای محمد! از پروردگارت بخواه که ما را از سوخت جهنم قرار ندهد. پیامبر صلّی اللّه علیه و آله دستانش را بالا برد و فرمود: خداوندا این شن را از سوخت جهنم قرار نده



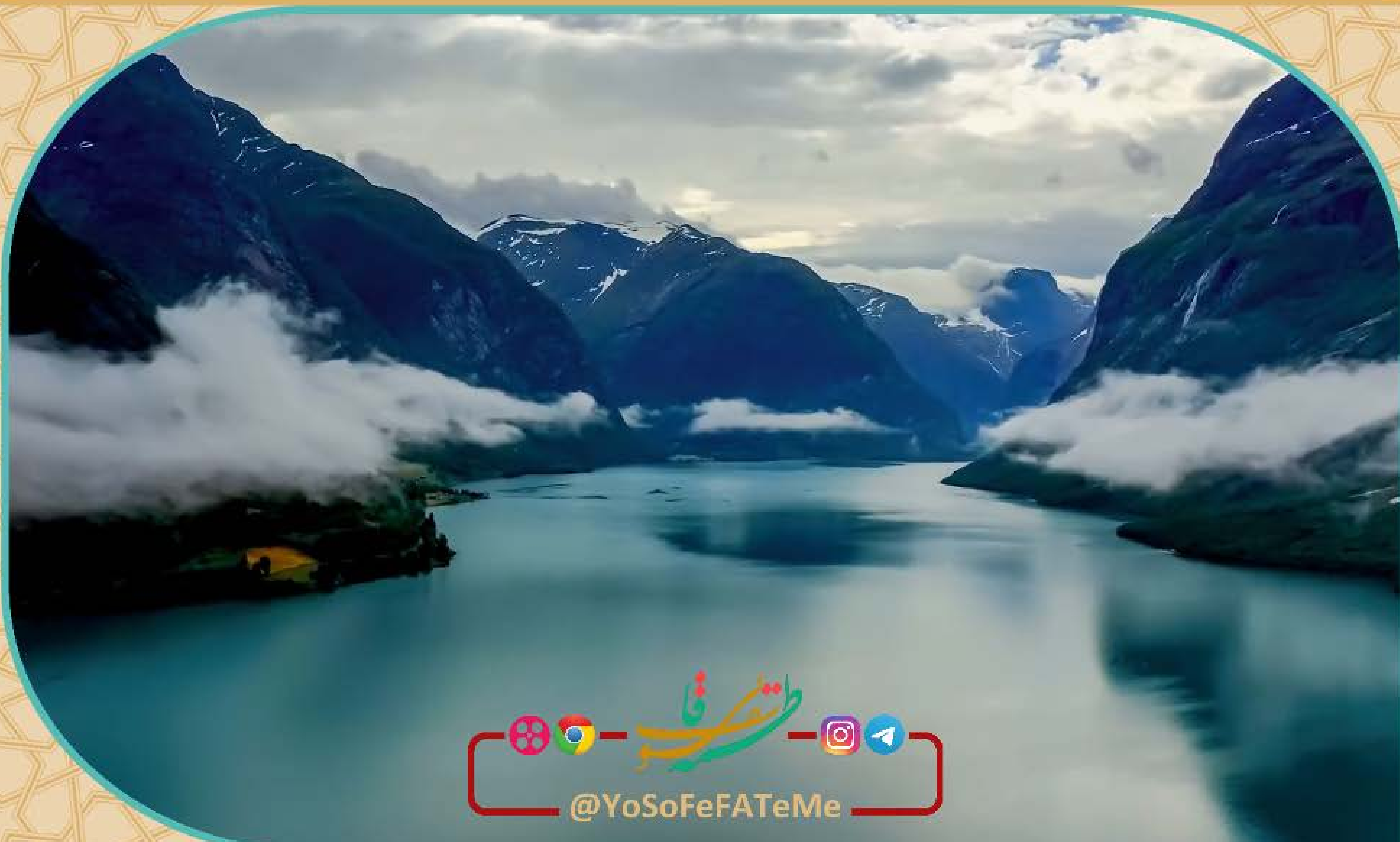
حیات جاودان در اشیاء، جمادات، نباتات

از اَنَس روایت شده: پیامبر مشتی سنگ‌ریزه برداشت و سنگ‌ریزه‌ها در دست حضرت تسبیح گفتند. سپس آن‌ها را در دست علی علیه السلام ریخت و در دست او نیز تسبیح گفتند. ما شنیدیم که آن سنگ‌ریزه‌ها در دستان آن دو تسبیح گفتند. سپس آن‌ها را در دستان ما ریخت اما دیگر تسبیح نگفتند

پادشاهان حَضرموت نزد پیامبر آمدند و گفتند: از کجا بدانیم که تو رسول خدایی؟ حضرت مشتی سنگ‌ریزه برداشت و ناگاه سنگ‌ریزه‌ها در دست حضرت تسبیح گفتند و شهادت دادند که او رسول خداست. حضرت فرمود: من در مکه سنگی را می‌شناسم که هرگاه از آن گذر کرده‌ام به من سلام نموده

از معجزه‌های پیامبر این بود که وقتی به غزوه تبوک رفت بیست و پنج هزار تن از مسلمانان با حضرت همراه بودند. ایشان در مسیر خود بر کوهی گذر کرد که آب با سرعتی‌اندک از بالایش به پایین می‌تراوید. مسلمانان گفتند: چه شگفت‌آور آب از این کوه بیرون می‌تراود! حضرت فرمود: او می‌گرید. عرض کردند: کوه می‌گرید؟! فرمود: دوست دارید بدانید؟ عرض کردند: بله. فرمود: ای کوه چرا گریه می‌کنی؟ ناگاه کوه به حضرت و پاسخ داد و در حالی که آن جماعت همه می‌شنیدند به زبانی فصیح گفت: ای رسول خدا! عیسی بن مریم از کنار من عبور می‌کرد و تلاوت می‌کرد: «ناراً وَقُودُهَا النَّاسُ وَ الْحِجارَةُ» {آتشی که سوخت آن مردم و سنگ‌هاست.} من از آن روز از ترس این که از آن سنگ‌ها باشم می‌گریم. حضرت به او فرمود: آرام باش، تو از آن سنگ‌ها نیستی، آن‌ها فقط سنک گوگرد هستند. ناگاه تراوش کوه در دم خشکید و از آن تراوش و رطوبتی که داشت دیگر هیچ اثری بر جا نماند

یوسف فاطمه





خداوند متعال به موسی وحی کرد که: برای مناجات کردن با من به بالای کوه بیا، و در آن‌جا کوه‌هایی بودند که هرکدام خودشان را بلندتر می‌کردند و هرکدام طمع می‌کردند که موسی از آن‌ها بالا برود. به جز یک کوه کوچک که خودش را کوچک می‌شمارد و گفت: که من کوچکتر از آن هستم که پیامبر خدا برای مناجات با خدا بر بالای من برود. خداوند متعال به موسی وحی کرد که: به بالای آن کوه بیا، چون منزلتی برای خودش قائل نیست



تسبیح و تقدیس و تمجید کوه عقیق سرخ و زرد و سفید

خدمت امام باقر علیه السّلام عرض کردم: قربانت گردم! چه نگینی را بر انگشتری خود بنشانم؟ فرمود: ای بشیر، چرا به سراغ عقیق سرخ و عقیق زرد و عقیق سفید نمی‌روی که این‌ها سه کوه در بهشت هستند، اما عقیق سرخ مشرف بر خانه رسول خدا صَلی اللّٰه علیهِ و آله است، اما عقیق زرد مشرف بر خانه فاطمه صلوات اللّٰه علیهاست، و اما عقیق سفید مشرف بر خانه امیرالمؤمنین علیه السّلام است و این خانه‌ها جملگی یکی هستند که سه جویبار از آن خارج می‌شود، از زیر هر کوهی یک جوی که آب آن‌ها از یخ سردتر و از عسل شیرین‌تر و از شیر سپیدتر است و کسی از آن نمی‌نوشد جز محمّد و خاندان او و شیعیان ایشان؛ و مصب و ریزشگاه هر سه یکی است و محل جریان آن کوثر است و این سه کوه خداوند را تسبیح و تقدیس و تمجید نموده و برای محبّان آل محمّد صَلی اللّٰه علیهِ و آله طلب آمرزش می‌کنند



تبدیل شدن اشیاء و جمادات و نباتات به حیوانات وحشی و درنده

رسول خدا صلی اللّه علیه و آله و سلم فرمود: ای علی علیه السلام، به حق محمّد و خاندان پاکش که تو پس از محمد رسول خدا سرور ایشانی. از خداوند درخواست کن که این درختانش را به مردانی تا دندان مسلّح و صخره‌هایش را به شیر و پلنگ و افعی تبدیل کند؛ و علی از خداوند چنین خواست. آن‌گاه، کوه‌ها و دشت‌ها و پستی و بلندی‌های زمین سراسر آکنده از مردانی تا دندان مسلّح شد که ده هزار مرد عادی یارای رویارویی با یک تن از آن‌ها را نداشت و کوه‌ها و دشت‌ها و آن سرزمین‌ها پر از شیر و پلنگ و افعی شد و هر یک ندا دادند: ای علی، ای جانشین رسول خدا، خداوند ما را گوش به فرمان تو قرار داد و فرمان داد تا تو را اجابت گوئیم و هر که را به زیردستان ما نهادی بنیادش برافکنیم. هر گاه خواستی ما را فراخوان تا تو را پاسخ دهیم و هر چه خواستی دستور ده تا تو را اطاعت کنیم



معرفت داشتن به مقام و درجه علمی و روحانی و ملکوتی اهل بیت علیهم السلام

مفضل نقل می‌کند که گفت: روزی خدمت حضرت صادق علیه السّلام رسیدم. به من فرمود: مفضل! آیا محمّد و علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم السّلام را به کنه معرفتشان می‌شناسی؟ عرض کردم: مولای من! کنه معرفت آن‌ها چگونه است؟ فرمود: ای مفضل! هر کس آن‌ها را با کنه معرفت بشناسد، مؤمن خواهد بود در درجه اعلی. عرض کردم: آقا! مرا به کنه معرفت ایشان آشنا بفرما. فرمود: مفضل! آیا می‌دانی آن‌ها از آن‌چه که خدا آفریده و به وجود آورده و از هیچ خلقشان کرده اطلاع دارند؟ و آن‌ها کلمه تقوا و خازنان آسمان‌ها و زمین‌ها و کوه‌ها و ریگستان‌ها و دریاها هستند و می‌دانند که در آسمان چقدر ستاره و فرشته است و وزن کوه‌ها و مقدار آب دریاها و نهرها و چشمه‌ها و هر برگی که بیافتد را آن‌ها می‌دانند و هر دانه‌ای که در تاریکی‌های زمین و هرتر و خشکی که در کتاب مبین است، همه را می‌دانند و از آن اطلاع دارند



چون بر رسول خدا صلّی الله علیه و آله یک ماه در شکم مادر گذشت، کوه‌ها و درختان و آسمان‌ها یک‌دیگر صدا می‌زدند و بشارت می‌دادند و می‌گفتند بدانید که محمد در رحم مادر خود آمنه به سر می‌بَرد و یک ماه بر او گذشته و کوه‌ها و دریاها و آسمان‌ها و زمین‌ها از این نوید شادمان می‌شدند



حضرت صادق فرمود: خداوند ارواح را دو هزار سال قبل از اجساد خلق کرد و بهترین و عالی‌ترین آن‌ها را ارواح محمّد و علی و فاطمه و حسن و حسین و ائمه بعد از آن‌ها قرار داد صلوات اللّٰه علیهم. پس عرضه داشت آن‌ها را بر آسمان‌ها و زمین و کوه‌ها، بدین پس نور آن‌ها تمام جهان را پوشاند



حیات روحانی در رنگ‌ها و جوهر عالم و تمام اشیاء

از امام معصوم پرسیدند: خداوند از چه «شی ء» و چیزی اشیاء را آفرید؟ فرمود: از هیچ شی ء. پرسید: چگونه از هیچ؛ اشیاء می‌آید و خلق می‌شود؟ فرمود: تمام اشیاء یا از چیزی خلق شده‌اند یا از غیر شی ء. اگر از چیزی که با آن است خلق شده باشند، مسلّماً آن قدیم است، و قدیم حدیث (جدید) نمی‌شود و دستخوش فنا و تغییر نیز نمی‌گردد، و یک چنین چیزی یا جوهر واحد است یا رنگی واحد، پس دیگر از کجا این همه رنگ‌های مختلف آمده؟! با این‌که جوهرهای بسیاری در این عالم موجود و گوناگون هستند، و اگر چیزی که از آن درست شده زنده بوده، مرگ از کجا است؟ و اگر آن چیز مرده بوده، زندگی از کجا آمده؟ بنابراین باید آن چیز از مرده و زنده، قدیم و ازلی بوده باشد، زیرا از زنده مرده نمی‌آید و آن پیوسته زنده است. و نیز جایز نیست که میت قدیم پیوسته مرده باشد، زیرا بی‌جان عاری از قدرت و بقا است



حمد
تسبیح
ستایش خدا

«تسبیح» به معنای تنزیهی است که توأم با علم و آگاهی باشد و از روی قصد صورت گیرد و تسبیح خداوند به معنای منزّه دانستن او از عیوب و نقایص امکانی است. «حمد» نیز به معنای ستایش فعل جمیل اختیاری است. وجه تقارن «حمد» و «تسبیح» در آیات مورد نظر این است که موجودات، با صفاتی خدا را حمد می‌گویند که محدود به حدود خود آنان است، ولی ذات خداوند منزّه از هر محدودیّت است. بنابراین، آمدن «حمد» و «تسبیح» در کنار هم، برای اِشعار به این است که خداوند از حمد حامدان منزّه است. در این مقاله، محدودة بررسی تسبیح موجودات، تنها موجودات غیر ذی‌شعور، یعنی جمادات، نباتات و حیوانات است که در ظاهر امر این گونه به نظر می‌رسد که این سه دسته از موجودات، فاقد علم و ادراک می‌باشند، چراکه تسبیح و عبادت موجودات صاحب‌عقل، یعنی انسان، جن و فرشته نیاز به توضیح ندارد و برای همه قابل پذیرش است. بر این اساس، به سه دیدگاه اصلی در باب تسبیح این موجودات پرداخته شده که از میان این سه دیدگاه، دیدگاه سوم برگزیده می‌شود که به ارادی، آگاهانه و حقیقی بودن تسبیح این موجودات اعتقاد دارد و فهم و نطق که در آیات قرآن به آن اشاره شده، دلیل بر این مطلب گرفته می‌شود.

حکیمان بر این باورند که نفس انواع مختلفی دارند: الف) نفس نباتی؛ ب) نفس حیوانی؛ د) نفس انسانی.

توضیح این‌که بر اساس روش متداول در حکمت که مسائل از طبیعیات آغاز و به الهیات ختم می‌گردد؛ حکیمان اولین چیزی که در طبیعیات با آن مواجه شدند، عناصر بسیط و اولیه بود، پس از آن با مرکبات معدنی روبرو شدند؛ این امور از آن‌جا که جامد و دارای حرکت یک‌نواخت(یک‌سویه) بود، با فرضیه صورت جسمی یا نوعی، قابل تحلیل و تبیین بود؛ اما امور دیگری را مشاهده کردند که دارای حرکات مختلف(چند سویه) و دارای حس و حرکت ارادی بودند؛ بلکه بالاتر دارای تغذیه، رشد و تولید مثل هستند. این حکیمان مشاهده خود را چنین تفسیر کردند «که این آثار مربوط به جنبهٔ جسم بودن آن‌ها نیست و گرنه باید همهٔ اجسام دارای این آثار باشند؛ بنابراین در درون ذات این اجسام چیزی وجود دارد که مبدأ و سرچشمهٔ این آثار است». حکیمان در معرفی این مبدأ و بیان ویژگی آن چنین گفته‌اند: «هر چیزی که بدون اراده، مبدأ کارهای ناهمگون است، نفس نامیده می‌شود».

در توضیح و تشریح آن می‌گویند: اگر چیزی بدون اراده، آثار یک‌نواخت داشت او صورت معدنی است و نفس نیست و نفس مبدأی است که یا از روی اراده دارای آثار ناهمگون است که در این صورت نفس حیوانی(حیوان به معنای عام که شامل انسان نیز می‌شود) است و یا بدون اراده دارای آثار ناهمگون است که در این صورت نفس نباتی است.

در فرهنگ اسلامی و قرآنی و به تبع آن در ادبیات ارزشمند فارسی، شعور و آگاهی و نیز عشق و تسبیح و عبادت، مخصوص انسان نیست، بلکه تمام عالم هستی و پدیده‌های آن درک و شعور خاص خود را دارند.

پیام حق را می‌شنوند و به زبان و شیوهٔ خاص خود، آن هم بر اساس علم و شعور و انتخاب به تسبیح و سجده و عبادت حق مشغولند؛ لذا عشق به خداوند در تمامی موجودات و ذرّات عالم هستی جاری و ساری است؛ ولی انسان‌ها چگونگی این مسائل و حقایق را درک نمی‌کنند، مگر کسانی که اهل دلند و به کمالات بالای روحی و معنوی و قدرت ارتباط با عالم غیب دست یافته‌اند.

در قرآن کریم و روایات معصومین علیهم السلام علاوه بر تسبیح فرشتگان و بسیاری از انسان‌ها، به تسبیح و عبادت پرندگان، چهارپایان، گیاه، درخت، کوه، سنگ، خورشید، ماه، ستارگان، رعد، زمین، آسمان‌های هفتگانه و تمامی موجوداتی که در زمین و آسمانند و حتی سایه‌ی موجودات اشاره شده است . در ادبیات فارسی نیز بویژه در شعر شاعران عارف، به تبع فرهنگ قرآنی و اسلامی تمام موجودات جهان هستی از جمله آتش، آب، خاک، باد، هفت آسمان، پروانه، بلبل، قمری، فیل، گرگ، شیر، مور، مار، کوه، دریا، درختان و هر برگ و گلی که وجود دارد، از ادراک و شعور و عشق برخوردار هستند و به ذکر و تسبیح و شهادت بر یگانگی حق مشغولند.

علاّمه طباطبائی دربارهٔ چگونگی فهم این تسبیح گفته‌اند کسی می‌تواند حمد و تسبیح عالم را درک کند که ابتدا حقیقت حمد و تسبیح برای او کشف شده باشد. در این صورت، حسّ باطنی و ملکوتی او حقیقت تسبیح موجودات را در قالب الفاظ می‌آورد و آن فرد نه با گوش ظاهری، بلکه با باطن ملکوتی خود تسبیح آن‌ها را می‌شنود.

در تفسیر بیان‌السّعاده آمده است که چون اشیاء از جنبهٔ ملکی خود با انسان در تماس هستند و انسان غرق در تعیّنات و امور گذراست، بنابراین، تسبیح آن‌ها را نمی‌فهمد. صاحب تفسیر هدایت نیز دلیل درک نکردن تسبیح موجودات را این دانسته است که هر چیزی برای خود زبان مخصوصی دارد و چون ما به لغت موجودات دیگر آشنا نیستیم، نمی‌توانیم ذکر آن‌ها را بفهمیم.

انسان نیز همانند همه موجودات دیگر هم وجههٔ ملکی و این جهانی دارد و هم وجههٔ ملکوتی و اگر منطبق با فطرت پاک و سرشت ملکوتی خود عمل کند، یقیناً به آن مرتبه‌ای می‌رسد که نه تنها تسبیح هستی را می‌شنود، بلکه همهٔ موجودات مسخّر او می‌شوند و در نهایت، به اکمل درجات یعنی لقاءاللّه نائل می‌گردد. خدا نکند به گونه‌ای عمل کنیم که از جمادات که اقلِّ مرتبهٔ وجود را دارا هستند، نسبت به عالم ملکوت محجوب‌تر باشیم.

به طور کلّی، این نکته برداشت می‌شود که موجود غیر ذی‌شعور به گونه‌ای مخصوص خود، خدا را تسبیح می‌کند که انسان‌های عادی نمی‌توانند آن را درک کنند و به همین گونه، در مقام ردّ نظریّهٔ تکوینی بودن تسبیح موجودات، با دلایل عقلی و نقلی ثابت شد که تسبیح آن‌ها از روی شعور و ادراک است، چراکه بهره‌ای از حیات، هرچند بسیار ضعیف در آن‌ها وجود دارد و همین مقدار از حیات برای بهره‌مندی از علم در تسبیح آنان کفایت می‌کند که تسبیح را با اراده و از روی شعور انجام دهند. البتّه روشن است که شعور و ادراک موجودات غیر ذی‌شعور با انسان‌ها تفاوت دارد. در ادامهٔ بحث و در تبیین آرای گروه سوم به این نکته بیشتر پرداخته می‌شود.

خداوند متعال می‌فرماید: أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ یُسَبِّحُ لَهُ مَنْ فِی السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ وَ الطَّیْرُ صَافَّاتٍ کُلٌّ قَدْ عَلِمَ صَلاتَهُ وَ تَسْبیحَهُ وَ اللَّهُ عَلیمٌ بِما یَفْعَلُونَ. آیا ندیدی تمام آنان که در آسمانها و زمینند برای خدا تسبیح می‌کنند، و همچنین پرندگان به هنگامی که بر فراز آسمان بال گسترده اند؟! هر یک از آن‌ها نماز و تسبیح خود را می‌داند؛ و خداوند به آنچه انجام می‌دهند داناست (النور:۴۱)

از این آیه شریفه استفاده می‌شود که موجودات اعمّ از جماد و نبات و حیوان و...، افزون بر تسبیح تکوینی، که به معنی سیر الی اللّٰه و اظهار نقص خود و اعتراف وجودی به کمال محض بودن خداست، تسبیح آگاهانه نیز دارند.

چون اوّلاً خداوند متعال از علم آن‌ها به تسبیح و نمازشان خبر داد و ثانیاً بیان نمود که افزون بر تسبیح، صلاة نیز دارند و نماز و تبسیح هر موجودی هم مختصّ به خود اوست. در روایات اهل بیت (ع) نیز فراوان وارد شده که هر موجودی ذکر خاصّ خود را دارد.

باز خداوند متعال فرمود: «وَ سَخَّرْنا مَعَ داوُدَ الْجِبالَ یُسَبِّحْنَ وَ الطَّیْرَ وَ کُنَّا فاعِلینَ. و کوه‌ها و پرندگان را با داوود مسخّر ساختیم، که(همراه او) تسبیح(خدا) می‌گفتند؛ و ما انجام دهنده‌ی این کار بودیم.» (الأنبیاء : ۷۹)

و فرمود: «وَ لَقَدْ آتَیْنا داوُدَ مِنَّا فَضْلاً یا جِبالُ أَوِّبی مَعَهُ وَ الطَّیْرَ وَ أَلَنَّا لَهُ الْحَدیدَ. و ما به داوود از سوی خود فضیلتی بزرگ بخشیدیم؛ (ما به کوه‌ها و پرندگان گفتیم:) ای کوه‌ها و ای پرندگان! با او هم آواز شوید و همراه او تسبیح خدا گویید! و آهن را برای او نرم کردیم» (سبأ : ۱۰)

از این دو آیه‌ی شریفه نیز معلوم می‌شود که عبادت کوه‌ها و پرندگان همراه با شعور و آگاهی بوده است چون خداوند متعال عبادت آن‌ها را در کنار عبادت حضرت داوود قرار داده است که عبادت آگاهانه بود. قرار دادن کوه جماد در کنار پرندگان و انسان نشان می‌دهد که عبادت جماد نیز از سنخ عبادت موجودات صاحب نفس است.

خداوند متعال می‌فرماید: «وَ لَهُ أَسْلَمَ مَنْ فِی السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ طَوْعاً وَ كَرْهاً وَ إِلَيْهِ يُرْجَعُونَ. و تمام کسانی که در آسمانها و زمین هستند، از روی رغبت یا از روی کراهت، در برابرِ(فرمان) او تسلیمند، و همه به سوی او بازگردانده می‌شوند» (آل عمران :۸۳)

و فرمود: «وَ لِلَّهِ يَسْجُدُ مَنْ فِی السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ طَوْعاً وَ كَرْهاً وَ ظِلالُهُمْ بِالْغُدُوِّ وَ الْآصالِ. تمام کسانی که در آسمانها و زمین هستند از روی رغبت یا اکراه و همچنین سایه‌هایشان، هر صبح و عصر برای خدا سجده می‌کنند.» (الرعد: ۱۵)

باز فرمود: «ثُمَّ اسْتَوى إِلَى السَّماءِ وَ هِيَ دُخانٌ فَقالَ لَها وَ لِلْأَرْضِ ائْتِيا طَوْعاً أَوْ كَرْهاً قالَتا أَتَيْنا طائِعِينَ. سپس به آفرینش آسمان پرداخت، در حالی که به صورت دود بود؛ به آن و به زمین گفت: بیایید خواه از روی اطاعت و رغبت و خواه از روی اکراه و بی رغبتی! آن‌ها گفتند: ما از روی طاعت و رغبت می‌آییم.» (فصلت :۱۱)

در هیچکدام از این آیات شریفه سخن از تسبیح و سجده‌ی جبری نیست؛ چون طوع و اکراه از اقسام فعل اختیاری هستند.

فعل اختیاری گاه از روی رغبت است و گاه همراه با بی رغبتی و از سر اضطرار، مثل کسی که از ترس مجازات، عملی را انجام می‌دهد، که اگر بخواهد انجام ندهد انجام نمی‌دهد و مجازات را تحمّل می‌کند. لذا خداوند متعال سخنی از جبر نفرمود.

و روشن است که کار اختیاری در موجود مادّی ناشی از جنبه‌ی تجرّدی و غیر مادّی آن است که در اصطلاح فلاسفه، نفس نامیده می‌شود.

.2طبق مطالب پیش گفته خاک کربلا نیز دارای نفس و ادراک مخصوص به خود بوده، حقّ و باطل را تشخیص می‌دهد. در آیات و روایات وارد شده که محلّ عبادت یا عصیان در روز قیامت به نفع یا به ضرر صاحب عمل شهادت خواهد داد؛ و لازمه‌ی شهادت دادن داشتن درک و تشخیص است. لذا خاک کربلا نیز مثل تمام خاکهای دیگر دارای درک مخصوص به خود بوده و است و جنایات دشمنان اهل بیت و جهاد الهی امام و یارانش را در روز عاشورا ادراک می‌نمود. طبق روایات فراوانی این خاک از برترین خاکهای دنیاست و قبل از شهادت امام حسین(ع) مدفن انبیاء و اولیای فراوانی بوده است.

و این نشان از قابلیّت و لیاقت ویژه‌ی این سرزمین است برای دربرگرفتن ابدان اولیای الهی. پس یقیناً این سرزمین از درک چنین جنایتی که در حقّ بهترین خلق خدا انجام گرفت ناراحت شده است.

علّامه‌ی مجلسی در کتاب بحار الانوار، جلد چهل و پنجم ۴۸ روایت نقل کرده که هنگام شهادت امام حسین(ع) آسمانها و زمین بر امام حسین(ع) گریه کردند، و گریه‌ی آسمان سرخی شدیدی بود که در آن ظاهر شده بود. نیز ۲۴ روایت آورده که ملائک و انبیاء بر آن حضرت گریستند. و ۱۳ مورد آورده که جنّها بر آن حضرت نوحه می‌کنند.

همچنین روایاتی ذکر نموده که سنگها و شنها بر آن حضرت می‌گریستند و در برخی مناطق مثل بیت المقدّس سنگی را برنمی داشتند مگر اینکه از زیر آن خون جاری می‌شد. همچنین روایاتی نقل شده که در برخی مناطق از آسمان خون بارید. شیخ عبّاس قمّی محدّث بزرگ شیعه در کتاب منتهی الآمال، بعد ذکر مضمون پاره ای از این گونه روایات فرموده است: «از ملاحظه‌ی مجموع (مجموع روایات) قطع به دعوی عموم مصیبت می‌توان حاصل کرد.»

بنابراین نه تنها سرزمین کربلا که همه‌ی موجودات عالم در آن روز از بروز چنین جنایتی اندوهگین بودند. البته در برخی روایات سه گروه از این امر استثناء شده اند. اهل بصره، اهل دمشق و آل عثمان.

علم انسان نسبت به موجودات عالم بسیار محدود و نسبت به جهل او ناچیز است. ما به طریقه صحبت کردن و ارتباط مورچگان، کرم‌ها حشرات و بسیاری دیگر از موجودات با یکدیگر آگاهی نداریم و حتی توانایی شنیدن صداهای آنان را نداریم! زیرا قوه شنوایی ما تنها صداهایی را که فرکانس آن‌ها در محدوده خاصی باشد را می‌شنود و توانایی شنیدن صداهای با فرکانس کمتر و بیشتر از آن را ندارد. در حالی که آنان قطعاً با یکدیگر ارتباط دارند!

برخی افراد چون با مغزشان کار نمی‌کنند، می‌گویند نیروی حافظه مان کم است، درحالی که نمی‌دانند این قدرت عقلی چه نعمتی است! مغز هر یک از ما، براساس تحقیقاتی که تاکنون شده، گنجایش چهل میلیون صفحه کتاب علمی را دارد. به راستی، در این مغز، که به‌اندازه مشت آدمی است، خدا چه نیرویی قرار داده است؟

هیچ بایگانی ای در دنیا بهتر و کوچک‌تر از مغز آدمی نیست که هم می‌تواند چهل میلیون صفحه کتاب را در داخل خود نگهدارد و هم آن را تحلیل کند و هم آثار تازه بیافریند. ولی مغز انسان این توانایی را دارد. شما هر وقت بخواهید و اراده کنید، می‌توانید در یک لحظه اطلاعات خود را مرور کنید و دوباره بایگانی سازید. مشخصات و ویژگی‌های آسمان و زمین و دریاها و کوه‌ها و هزاران چیز دیگر در مغز ماست، شهرها با خیابان‌ها و کوچه‌هایشان در مغز ما جای دارد و کامپیوتری مانند مغز در عالم وجود ندارد. برای نمونه، تاکسی را نگه می‌داریم و می‌گوییم که قصد دارم به فلان آدرس بروم. راننده تاکسی بلافاصله چهل خیابان را در مغز خود مرور می‌کند و به طرف آدرس حرکت می‌کند؛ یا به حسابدارمان می‌گوییم: مقداری پول دارم که با هم مخلوط شده، لطف کنید به من کمک کنید! چون او حسابدار است و از مغزش کار کشیده، مشکل را به سرعت حل می‌کند؛ نمونه دیگرش این که بعضی‌ها با یک بار انتخاب کردن می‌توانند هندوانه خوبی خریداری کنند، ولی ما پس از ده بار هندوانه خریدن، باز هم می‌بینیم سفید از آب در آمده است.

متأسفانه ما فکر خود را به همه چیز مشغول می‌کنیم، اما یک بار مطالعه نمی‌کنیم که کجاییم و چه می‌کنیم؟ برای همین، در کارهای خود فکر نمی‌کنیم، در ازدواجمان فکر نمی‌کنیم، و.... چگونه ممکن است با این وصف در زمره کسانی نباشیم که در هنگام بررسی میزان عقل در قیامت محکوم می‌شوند؟ اما اگر درباره خدا ونعمت‌های او بیندیشیم و با فکر خویش به او برسیم، کم کم، مرکز اسماء و صفات الهی می‌شویم و آن قدر ارزش می‌یابیم که مقاممان در طول مقامات انبیای الهی قرار می‌گیرد و در قیامت نیز با آنان محشور می‌شویم.

نکته مطلب در به کارگیری فکر در این است که در دنیا و آخرت همنشین و گرفتار افرادی چون یزید و معاویه و ابوسفیان و ابوجهل نباشیم، بلکه در کاروان متفکران و صاحبان عقل قرار گیریم؛ در زندگی خود، خدا را گم نکنیم و از وجود مقدّسش غفلت نورزیم؛ به آفرینش خداوند بیندیشیم، خداوندی که آفرینش‌اش همه از روی حکمت است.

نور خورشید بیش از چهارصد متر از سطح دریا پایین‌تر نمی‌رود، در حالی که عمق اقیانوس‌ها به هزاران متر می‌رسد! از این رو، دریا به دو بخش تاریک و روشن تقسیم می‌شود. گیاهان دریایی و ماهی‌ها، به طور معمول، بیشتر در بخش روشن دریا رشد می‌کنند، اما تعداد موجوداتی که در بخش تاریک زندگی می‌کند هم کم نیست. پرسشی که در این‌جا پیش می‌آید این است که ماهی‌هایی که در بخش تاریک دریا زندگی می‌کنند و از نور خورشید محروم‌اند و برای فعالیت‌های حیاتی خود به نور احتیاج دارند، چه می‌کنند؟ آن هم ماهی‌های نیرومندی که می‌توانند صدها تن سنگینی آب را تحمل کرده و در اعماق آب زندگی کنند.

آیا کسی باور می‌کند که گوشت از آهن محکم‌تر باشد؟ اگر دو تکّه آهن را مدتی روی هم بکشند ساییده می‌شوند. برای همین، قطعات مهم اتومبیل‌ها، هواپیماها، کارخانه‌ها و... پس از چندی از کار می‌افتند و دیگر قابل استفاده نیستند. اما دانشمندان می‌گویند اگر به قلب سالم یک پیرمرد هفتاد ساله بنگرید، می‌بینید که به طور معمول در یک دقیقه هفتاد بار و در هر ساعت بار و در شبانه روز بار و در یک سالهزار و در هفتاد سال بار در سینه‌اش باز و بسته شده است. این گوشت‌ها مرتب به هم می‌خورند و هر بار خون را با فشار بیرون می‌دهند و در همه بدن پخش می‌کنند و لحظه ای آسایش ندارند.

کدام فلزی را در جهان سراغ دارید که /میلیارد بار سایش را تجربه کند و یک هزارم میلی متر از ضخامتش کم نشود؟

دانشمندان می‌گویند: انرژی و نیرویی که در دوازده ساعت از قلب به دست می‌آید، می‌تواند یک وزنه تنی را به‌اندازه سانتی متر از زمین بلند کند.

قلب از لحاظ سرعت نیز حیرت انگیز است. قلب خون را داخل رگ‌های اصلی می‌دمد تا به همه نقاط بدن برسد و دوباره به قلب بازگردد. فشار قلب سبب می‌شود خون طول رگ‌ها را که معادل کیلومتر، یعنی به‌اندازه مسافت میان تهران و نیویورک است، در یک ساعت طی کند. شما کدام اتومبیل یا هواپیما را سراغ دارید که در یک ساعت کیلومتر در ساعت سرعت داشته باشد؟ مقدار خونی که قلب در مدت یک سال تلمبه می‌کند، لیتر است که برای حمل چنین خونی تانکر هجده هزار لیتری لازم است.

اگر به ماهیچه قلب بنگریم، آن را جسمی ضعیف و سست می‌بینیم.

ماهیچه‌های قلب انسان از ماهیچه قلب گوسفند نرم‌تر است، ولی این همه زحمت را متحمل می‌شود و هیچ آسیبی هم نمی‌بیند. آیا این کار ماده است؟ آهن و فولاد که از این محکم ترند، چرا آن‌ها نمی‌توانند این کار را انجام دهند؟ چه کسی قلب را به این وظایف سنگین راهنمایی کرده است؟ چرا قلب بر خلاف سایر عضلات خسته نمی‌شود و استراحت نمی‌کند؟ و....

خواجه نصیر الدین طوسی، نقل می‌کند که یکبار در یکی از مسافرت‌هایم به روستایی رسیدم. کنار آسیاب ایستادم و به آسیابان سلام کردم. او هم که دید من مسافرم، دعوتم کرد شب نزد او بمانم.

پس از شام، چون هوا خوب بود، از او اجازه خواستم روی پشت بام آسیاب بخوابم، اما او گفت: داخل بخوابید بهتر است، چون امشب باران می‌بارد! گفتم: هوا هیچ گونه نشانه باران ندارد؟ گفت: حال که چنین می‌گویی برو روی پشت بام بخواب!

نیمه‌های شب بود که باران شدیدی گرفت. بیدار شدم و رختخواب را جمع کردم و پایین آمدم. آسیابان داشت گندم آرد می‌کرد، گفت: چه شد؟ گفتم: باران شدیدی می‌آید. بعد پرسیدم: تو کجا درس خوانده ای؟ گفت: من اصلاً درس نخوانده‌ام. در این‌جا سگی دارم که هر شبی می‌خواهد باران بیاید به لانه‌اش می‌رود. شب‌هایی هم که باران نمی‌آید، بیرون لانه می‌چرخد. آمدن باران را از کار این سگ تشخیص می‌دهم!

موش و عقرب جانوران خطرها را پیش بینی می‌کنند و دشمنان خود را می‌شناسند، حتی اگر هیچ وقت آن‌ها را ندیده باشند. دانشمندان نوشته‌اند: یک جفت موش نر و ماده را داخل اتاق تاریکی قرار دادیم. پس از مدتی، بچه موشی را که در این شرایط به دنیا آمده بود در همان اتاق تاریک نگه داشتیم و موش نر و ماده را بیرون آوردیم. همین کار را با یک جفت عقرب نر و ماده نیز انجام دادیم. بعد، در اتاقی که عقرب در آن بود ظرفی شیشه ای تعبیه کردیم و اطراف آن را کاملا پوشاندیم و موش را در آن قرار دادیم. پس از مدتی، موش را از شیشه بیرون آوردیم و اتاق را روشن کردیم.

آن موش و عقرب هنوز در دنیا چیزی را ندیده بودند، با این حال مشاهده کردیم که موش یک طرف اتاق و عقرب در طرف دیگر آن نشستند و در حال نگاه کردن به هم هستند. یک مرتبه، موش با سرعت دوید و با دندان‌های تیز کوچکش، بند آخر دم عقرب را قیچی کرد و دوباره آمد این طرف اتاق نشست.

به راستی، موش را در کدام دانشگاه تعلیم داده‌اند که عقرب دشمن توست و باید برای رهایی از آزارش بند آخر دم او را قطع کرد؟ چه کسی این معلومات را به او داده است؟ چاره ای نیست که بگوییم این هنر عقل و شعوری است که بر تمامی عالم حاکم است.



درخشش عشق و نور

تجارب نزدیک به مرگ؛ من به صورت عنان گسیخته‌ای شروع به خلق کردن کردم، در کنار هم قرار دادن چیزها، شکل و قالب بخشیدن به آن‌ها، و زندگی بخشیدن به هر چیزی که می‌توانستم تصور کنم. من شهرهای متعددی خلق کردم، مردم آن شهرها، سگ و گربه، سطل زباله، کوچه و خیابان، باجه تلفن، مدرسه، کتاب، مداد، ماشین، خیابان، چمن و فضای سبز، پرنده، گل، باران، خورشید، ابر، رودخانه،.... همه‌چیز زنده بود و هرچیز (جنبنده‌ای) از خود حرکت می‌کرد. تنفس بود، سر و صدا بود، صحبت و زبان وجود داشت، و تمام این فعالیت و تکاپوها خود به خود و جدای از من اتفاق می‌افتادند.

هر چیز و همه‌چیز مایه و ماده و حجم و واقعیت داشت و هرکس به دنبال کار و هدف خود بر اساس لذت خود و درک و استنباط خود بود. این منظره آن‌چنان خارق‌العاده و باورنکردنی بود که من برای مدت بسیار زیادی شیدا و مسحور آن بودم و به آن خیره شده بودم. من هرگز فکر نکردم که به نوعی خدا هستم، بلکه از این‌که که کاری را توانستم انجام دهم که برایم کاملاً طبیعی و نرمال بود احساس رضایت و خشنودی می‌کردم. سپس استراحت کردم...

حال من در این مکان بی‌مکان تنها بودم و هیچ چیزی آن‌جا نبود. برای اولین بار به خودم نگریستم تا ببینم چه شکل و فرمی دارم. در کمال شگفتی و خوشحالی دیدم که من اصلاً هیچ شکل و قالبی ندارم. من هیچ چیزی جز یک نقطه خالص ضمیر و ادراک نبودم، کوچک‌ترین و ریزترین جرقه نور که می‌توان آن را تصور کرد. این تمام چیزی بود که من بودم و من از آن‌چه بودم راضی بودم، بدون هیچ منیت و هویت، خالص، تمام و کامل، و بدون هیچ پیچیدگی.

در این تهی و خلا من بوجود آمده بودم، و به سادگی وجود داشتم، من در خلسه و وجد و آرامش کامل به سر می‌بردم، مانند خودِ کمال و عشق کامل. در تمام اطراف من جرقه‌هایی مانند خود من بودند، بیلیون‌ها و ترلیون‌ها از آن‌ها که مانند چراغِ سوسو زننده چشمک می‌زدند، نبضی که از سوی منبعی نامعلوم می‌تپید.

احساس می‌کردم که از نو متولد شدهام. همه جا برایم پر از معنی و شگفتی شده بود، و همه‌چیز زنده و پر از انرژی و هوش و آگاهی بود. عشق و نور هر چیزی را پر کرده بود، از چیزهای طبیعی گرفته تا اشیاء ساخت دست انسان. با گذشت زمان به تدریج این هدیهٔ ارزشمند محو و ناپدید شد، ولی میدانم که این [عشق و نور] تنها چیزی است که وجود دارد. در طبیعت فطری و بنیادی خویش، ما هر یک [تنها] عشق هستیم و در هر لحظه مورد عشق و بخشش قرار داریم.

تجربه نزدیک به مرگ من به من کمک کرد که درک کنم که زمین چقدر زیبا و در عین حال چقدر (در اثر استفادهٔ نادرست بشر) آسیب پذیر است. من نوری در اطراف همه‌چیز می‌دیدم، درختان، گل‌ها، حیوانات، انسان‌ها، حتی کوه‌ها، و می‌دیدم که همه‌چیز زنده است.

من سوار بر جریان ادراک شده و از تمامی خلقت عبور نمودم، و چه پرواز و سیاحتی بود! ابر خوشه‌های کهکشان‌ها با بصیرتی بیشتر از قبل از من می‌گذشتند.

من از مرکز کهکشان خودمان (راه شیری) رد شدم، که یک سیاه چاله (Black hole)بود. در این ساختار کامل انرژی، کهکشان مانند یک شهر خارق‌العاده از نور به نظر می‌رسید. تمام انرژی‌ها در این سوی مهبانگ نور هستند.

هر اتم و زیر ساختار آن، هر ستاره، هر گیاه، هر درک و ضمیر، خود از نور ساخته شده است و فرکانس ارتعاش خود را دارد. نور زنده است. همه‌چیز از نور ساخته شده است، حتی سنگ‌ها. به همین خاطر همه‌چیز زنده و بسیار هوشمند است.

همانطور که سوار بر این جریان بودم، بالاخره یک نور بزرگ را دیدم که داشت نزدیک می‌شد. می‌دانستم که این همان نور اولی است؛ شبکهٔ خود بالاتر در منظومه شمسی ما. سپس تمام منظومهٔ شمسی در نور پدیدار شد، به همراه یکی از آن طنین‌های لطیف. دیدم که منظومهٔ شمسی که ما در آن زندگی می‌کنیم پیکر بزرگ‌تر ماست و ما بسیار بزرگ‌تر از آنی که تصور می‌کنیم هستیم. می‌توانستم تمام انرژی که منظومه شمسی تولید می‌کند را ببینم، و آن یک نمایش نور خارق‌العاده بود. می‌توانستم موسیقی کره‌ها را بشنوم. منظومهٔ ما و تمام پیکرهای کیهانی در آن یک شبکه منحصر به فرد نور، صدا، و انرژی‌های ارتعاشی را تولید می‌کنند. تمدن‌های پیشرفته از ستاره‌های دیگر می‌توانند وجود حیاتی که ما می‌شناسیم را از طریق تاثیرات و نقش‌هایی که این ارتعاشات به جا می‌گذارند تشخیص دهند.

درمی یابید که در هرچیز آموزه‌ای نهفته است. پرندگان می‌گویند که می‌توانید پرواز کنید و رها باشید. ستاره‌ها عظمت جهان را یادآور می‌شوند. خورشید می‌گوید که بدون نور هیچ هستید. درخت می‌گوید بی‌آب و خاک و نور نمی‌توان بسر برد. می‌آموزید که همه‌چیز در عالم هستی به هم وابسته و با هم در ارتباط‌اند. زبان پنهان طبیعت و زندگی را فرا می‌گیرید. همه‌چیز زنده‌تر و آگاه‌تر می‌شود، همه‌چیز با شما سخن می‌گوید و ارتباط برقرار می‌کند، بویژه توسط فرکانس و انرژی.

در این موقع توجه من به پیرامون من برگردانده شد و متوجیک گل بسیار زیبا شدم که شبیه به گل آفتابگردان بود و در یک حالنور نارنجی رنگ می‌درخشید. این گل زنده بود و احساس می‌کردم که مرا دوست دارد. من دوباره در حیرت و تعظیم به سوی او برگشته و گفتم این گل من را دوست دارد، من می‌توانم محبت او را حس کنم! او گفت: «همه‌چیز برای تو از جنس عشق آفریده شده» در آن موقع من همان را حس کردم... من آن گل بودم و آن گل من بود! آن گل مانند افلاکی بود با رنگ‌هائی زنده و پر از احساس، و هر قطرآب روی آن نیز زنده بود و عشق می‌ورزید... کلمات یارای توصیف آن را ندارند .

حالا دیگر کاملاً آرام و خالی از ترس بودم. آن صدا به من گفت که می‌خواهد چیزی را نشانم بدهد و خودم را احساس می‌کردم که به سرعت به سوی نوری حرکت می‌کند، وقتی از نور گذشتم دیدم در جهانی دیگر پرواز می‌کنم.

همه چیز در آن جهان از ماده ای ساخته شده بود که می‌توانم تنها آن را نوری روان توصیف کنم. همه چیز زنده بود، زمین، کوه‌ها، حتی آسمان. آن صدا هم‌چنان با من بود و در طول تجربه هرگز من را ترک نکرد. او گفت جایی که من هستم، جهان «حقیقی» است و باید در مدتی که آن‌جا بودم کاری را انجام می‌دادم. من روی یک زمین کوهستانی بایر نشستم، هیچ درخت، سبزه، رودخانه و غیره وجود نداشت. همه جا نور بود ولی خورشیدی نبود. به نظر می‌رسید نور از درون همه چیز، حتی از هوا می‌تابید.

اینطور حس می‌کردم که ذهنم به روی تمام دانش هستی باز شده است و اطلاعاتی در حجم و فشردگی بسیار زیاد وارد ذهنم می‌شد.

همه چیز را می‌فهمیدم. همه چیز. احساس شبه خدا شدن نبود بلکه بیشتر آگاهی کیهانی بود. می‌توانستم روح بزرگ را در همه چیز ببینم. همه چیز زنده است یا ترکیبی از تمامی آگاهی‌ها است. خاک، صخره‌ها، نفس یک بز کوهی، باکتری ایکولای، باد در مریخ، جلای میز تحریر من، بادهای خورشیدی ستارگان. همه چیز. همه چیز.

سپس از جائی سر درآوردم که بهترین طوری که می‌توان آن را توصیف کرد یک دنیای نور است. همه چیز بسیار تمیز، درخشنده و براق بود، مانند الماس، وهمه چیز به نور زنده بود. درختان، گلها، و تمام گیاهان آن‌جا بسیار تازه و با طراوت و بدون کوچکترین عیب و نقصی بودند. حتی یک برگ زرد یا شاخخشک روی آن‌ها دیده نمی‌شد.

ما همه به هم متصل هستیم و این الگوی پیوند بخشی از یک کارکرد بزرگ‌تر است. انسان تنها مخلوقی است که در تصمیم گیری‌هایش تحت قانون علت و معلول است. دخالتی که نفس انسان در قوانین علت و معلول هستی می‌کند، باعث عدم تعادل شدیدی بین انسان و هستی می‌شود. از هم گسیختگی عمیقی بین آن‌که هستیم و چگونگی هماهنگی ما با چیزها وجود دارد. به جای زندگی در این دنیا، ما آن را تحت سلطه‌ی خود درآورده‌ایم. به همین خاطر ما دیگر بخشی از جهان نیستیم. می‌توانم فریاد دنیا را بشنوم.

ناگهان در فضا جایی که تنها موجود زنده من بودم در فضا معلق شدم. همه جا کاملاً تاریک بود، اما نور درخشانی مرا دربرگرفته بود. در واقع، من خود نور بودم و کل چیزی که زنده بود. هیچ‌چیز دیگری غیر از من وجود نداشت. لذت ناب و عشق بی‌قید و شرطی در وجودم جریان یافت، حس شکوهی که نمی‌توان آن را توصیف کرد.

حسی مانند اوج لذت جنسی که بی‌نهایت زیاد بود. زمان مفهومی نداشت. فقط من بودم. من وجود داشتم. من بودم و دیگر هیچ. برای همیشه این‌جا بوده، خواهم بود و خواهم ماند. فکری به ذهنم رسید که شگفت انگیز بود اما لازمه‌اش حرکت بود. لازم بود باعث بوجود آمدن جریان انرژی شوم. در آن لحظه، میل طاقت فرسا و حس اجباری به آغاز جریان انرژی در وجودم احساس می‌کردم.

باورش مشکل بود، وقتی که متوجه شدم که این ملحفه‌ها در حقیقت در حال تنفس هستند و پر از حیات و زندگی می‌باشند! تخت نیز زنده بود و مانند تخت‌های روی زمین از مادهٔ متراکم فیزیکی ساخته نشده بود.

با نزدیک شدن من، این تخت چنان عشقی به سمت من می‌تاباند که می‌دانستم هیچ نقاش یا هنرمند زمینی نمی‌تواند آن را خلق کرده باشد. این تخت را خدا خلق کرده بود! اکنون نور به من خیر مقدم می‌گفت و از من دعوت می‌کرد تا بر روی این مخلوق بهشتی لم بدهم. (و چون مؤمن بر روی تخت خود می‌نشیند، آن تخت از شادی به حرکت می‌آید) خود شفاف من دیگر نبود و من روی تخت دراز کشیدم. توری سایه‌بان تخت من را نوازش می‌کرد و به من احساس خلسه و آرامش و عشق می‌داد. اشک شوق شروع به سرازیر شدن از چشمان من کرد. در آن لحظه می‌دانستم که هیچ چیزی هرگز نمی‌میرد. من هم‌چنین می‌دانستم که من هرگز نخواهم مرد. می‌دانستم که اگر در این مکان بمانم زنده خواهم بود؛ ولی به شکلی که با زندگی دنیایی‌ام قبل از برق گرفتگی متفاوت است.

من هنوز هم همان دایان خواهم بود و خاطراتم را با خود خواهم داشت، ولی با این حال این احساس باورنکردنی عشق را برای ابد حس خواهم نمود. وای که چقدر دلم می‌خواست آن‌جا بمانم!

ده و بر درخشش و عشقی که از آن صادر می‌شد افزوده می‌گشت. وقتی که توری را کنار زده و دستم را به‌طرف این درخشش دراز کردم تا نور را لمس کنم، نور زیر توری را پر کرد و انگشت وسط دست راستم که به جلو کشیده شده بود را لمس نمود.

به‌محض این‌که نور دستم را لمس کرد، من دچار تغییر و دگرگونی شدم. نور و روح (soul) من با یک‌دیگر ادغام شدند. من وارد نور الهی شده بودم و هر حسی از بدن روحی‌ام از بین رفت. آگاهی و ضمیر من که (هنوز) کاملاً زنده بود، اکنون تماماً به خدا متصل شده بود.

درون نور می‌دانستم که هر چیز و هرکس به او متصل است. خدا درون همه است، همیشه و برای ابد. درون نور شفای تمام دردها بود، درون نور تمام حکمت و دانش مربوط به هر سیاره و هر کهکشان و هر جهان وجود داشت. در حقیقت، نور خود حکمت و خرد و عشقی ورای درک و فهم بود.

یکی بودن با نور مانند این بود که ناگهان به هر دانهٔ ماسه و هر ذره بر روی هر سیاره و کهکشان در هر جهانی اشراف دارید و به‌طور هم زمان می‌دانید چرا خدا هر دانهٔ ماسه و ذره را در جای خاص خود قرار داده است. نور، دانش و آگاهی هر کتاب نوشته شده به هر زبان را از ابتدای خلقت تا انتهای زمان درون خود داشت. نور می‌دانست که چرا هر نویسنده هر کلمه را دقیقاً جایی که هست گذاشته است.

نور این پیغام را داشت که هر ذره، هر دانهٔ ماسه، هر گیاه، هر سنگ، هر حیوان و انسان، منظور و هدف خود را دارد و هیچ چیز هرگز نمی‌میرد زیرا بعد از مرگ، حیات دیگری در سوی دیگر وجود خواهد داشت.

از این تونل سفید زیبا عبور کردم. ناگهان یک در سفید و زیبا و نورانی به روی من باز شد و من به داخل یک فضا هدایت شدم که آنقدر این فضا زیبا بود که با کلمات و واژه‌ها و لغات توان بیان و وصف آن‌را ندارم، حقیقتا نمیتونم وصفش کنم. همه رنگ‌ها حرف میزدن و یه جای سبز وخرم و بسیار زیبا.

رنگ‌های سبزش شبیه رنگ سبز این دنیا نبود، جان داشت و نفس داشت و زنده بود و مثل رنگ‌های مایع که به همه جا پاشیده شده، تمام اطراف من پر از رنگ‌های زیبا و زنده بود. از شدت شوق و ذوق بلند بلند می‌خندیدم. سبزه‌ها با یه نسیم خنک و با اون رنگ‌های افسانه‌ای به چپ و راست در حرکت بودن و درختان باشکوه کنار یک رود زیبا منظرهای بسیار رویایی و زیبا رو ایجاد کرده بود، همه‌ی این زیبایی‌ها من رو مبهوت خودش کرده بود و حس می‌کردم همه‌چیز در این فضا یه سرود مشترک ستایش رو میخونن.

می‌توانستم تمامی جهات را به‌طور همزمان ببینم. دید من به اندازهای شفاف و غنی و زنده بود که در بعد مادی نمی‌توان آن را یافت. نه تنها می‌توانستم چیزها را ببینم، بلکه می‌توانستم آن‌ها را حس کنم. همه‌چیز، حتی سیاره‌ها و ستاره‌ها زنده بودند.



جاودانگی در حیات

هر جمادات و نباتات و هر موجودی که ما آن‌را با دو چشم سر خود مشاهده می‌کنیم دارای بعد باطنی و پنهان می‌باشد. این بعد باطنی و پنهان دارای دریایی از اتم که از جنبش‌هایی ضعیف و قدرتمند متشکل شده، است. آن‌چه در روایات و منابع علمی نقل شده و اظهار نظر گردیده؛ سنگ، شن، خاک، کوه، گیاهان، سیارات و امثالهم زنده‌اند و حیاتی در خود دارند به کل تمثل است و فراتر از آن‌چه ما در زندگی دنیا می‌فهمیم می‌باشد. اگر سنگ یا کوه با نیروهای برتر خلقت گفتگو و تعامل داشته‌اند از مبداء مشخصی تشکیل می‌شود و آن مبداء بعد ملکوتی و روحانی اجسام است. ما نباید حتما شاهده حرکت یک موجود باشیم تا بفهمیم او زنده است و دارای حیاتی جاودانه می‌باشد بلکه قوانین ساختاری هر جسم و هر شیء مطابق با دستورات پروردگار عالمین است

و خداوند تعالی شرایطی برای او مقرر داشته تا هماهنگی لازم را برای نظم در آفرینش جریان داشته باشد و مسیری پایدار و صحیح را زیبا طی کند. اجسام دارای هزاران هزار اتم و مواد بسیار ذره‌بینی و تشکیل‌دهنده به خصوص خود را دارند و این امر باعث شده تا ما اجسام را با قالب‌ها و اشکال گوناگون مشاهده کنیم (مثل سنگ، دیوار، درخت و...) و در این واقع جنبش و حرکات اتم‌های یک قالب و شیء به دستور و فرمان پروردگار حکیم و تدبیرگر است و آنان را در راستایی می‌برد که چیدمان خلقت دچار اختلال و بی‌نظمی نگردد و ساختاری را به اجسام می‌دهد که معنا و مفهوم و دارای کارکردهایی داشته باشد و خداوند در آن ذرات اتحادی دایر کرده که بدین جهت به احساسات و رخدادها و اتفاقات جهان پیرامون خود به مانند موجودات هوشمند واکنش‌های مثبت و منفی نشان دهند

برای مثال در روایات ذکر شده که کوه به بزرگان خلقت و اصلی‌ترین پایه‌های حیات شهادت می‌دهد و امر به فرمان دستورات آنان قرار می‌گیرد و از جای خود انتقال پیدا می‌کنند و به نقطه‌ای حساب‌شده می‌رود یا شکل ظاهری آنان تغیر می‌کند و هر موردی را می‌توانند از قالب به قالب دیگر مبدل نمایند یا کوهی با جاری کردن چشمه آب از خود آثار گریه را برای بزرگان به جا می‌زارد و بعد از اطمینان یافتن و رفع ترس و اندوه از حالت گریه به حالت نرمال باز می‌گردد این آیات و نشانه‌های روشن مظهر آن است تا ما با عقل و خرد خود درک کنیم و متذکر باشیم تمامی آفرینش و هر خلقت و طبیعتی که در اطراف ما حضور دارد امر به فرمان قدرت‌های بالاتر و اسرار گنجینه الهی هستند و اعمال و کارهای ما را به طور حساب‌شده می‌بینند و ضبط می‌کنند و مامور خداوند در روز حساب و قیامت خواهند بود.

خداوند چه زیبا به کافران می‌فرماید ما به چشم، گوش، عقل و زبان شما مهر زده‌ایم و پرده‌ای انداختیم تا نتوانید به طور صریح عظمت و جلال و کبریاء و آثار خلقت من را در هستی ببینید و این برای آنان عذاب بزرگی است. آن‌ها با این‌که چشم و گوش و عقل دارند ولی تنها با این ابزار در جهت و مسیری حرکت می‌کنند که به خودشون صدمه بزنند و عذاب جسمانی و روانی رو با خواسته‌های دنیوی بر خود لازم کنند. اگه این پرده‌ها از چشم و گوش و عقل‌شون باز بشه از هر نفسی که می‌کشن لذت تام رو می‌برن هر میوه و خوراکی که می‌خوره لذتش رو چندین برابر از قبل می‌چشه و با امید و نگاه و معنای جدید زندگی می‌کنه از هر موجود و مخلوق و پدیده‌ای که در طبیعت اطراف خودشون می‌بینن یقین و آثار ایمان آنان به خدا چندین برابر می‌شه و عاشقش می‌شن و در حالی زندگی خودشون رو ادامه خواهند داد که در واقع بهشته

و هر عمل‌شون با دستورات الهی مطابقت کامل رو داره. زمانی که انسان در ابعاد بالاتر و قالبی پیشرفته‌تر قرار می‌گیره و به مرحله والاتر صعود می‌کنه توانایی فهمیدن و دیدن و شنیدن او به شدت افزایش پیدا می‌کنه و از این باب توانایی رو در خودش مشاهده می‌کنه تا بتونه با احساسات و حالات و زبان مخصوص جمادات، نبادات، اشیاء و اجسام ارتباط و رابطه مستقیم و ماورایی بگیره. خداوند اعلی در تک تک ذرات تشکیل‌دهنده هستی احاطه کامل داره و برای مثال قابلیت و توانایی این رو داره تا ارتعاش و میزان صوت یک موجود رو تا میلیون‌ها عدد افزایش بده و یا رنگ و صورت ظاهری هر موجود و جسمی رو به حد اعلی و بالاتر و به سقف آخر زیبایی یا زشتی برسونه. در باب هر صنفی این مسئله وجود داره. هر چیزی که فکر کنید.

خداوند تعالی در سریع‌ترین زمان ممکن از پدیده‌های بی‌کرانش می‌تونه نسخه‌برداری کنه برای مثال قدرت این رو داره تا از یک درخت پر بار و میوه چندین هزاربار نسخه‌برداری کنه و همه درختان را در یک جهت و یک صورت ظاهری و ساختاری بچینه. نه‌تنها درباره درخت این مفهوم و مثال وجود داره بلکه برای هر پدیده و موردی این قدرت هست.